

قرار خلیفه با قبیله بَجیلة

تاریخ و فرهنگ ایران

پوشینه ۲ برگ ۹۲

دکتر محمد محمدی ملایری

در مقدمه جلد اول این کتاب اجمالاً به این مطلب اشاره شده بود که هنگامی که اعراب مسلمان بر مداین پایتخت دولت ساسانی دست یافتند و بر همه عراق که در آن هنگام استان مرکزی ایران بود مسلط شدند و دیوان خراج و مجموعه نظام مالی ایران را در اختیار گرفتند خود را با سازمانی منظم و تا حدی پیچیده روبرو یافتند که تصرف در آن را نه در حد توانایی خویش دیدند و نه به مصلحت خود یافتند و به همین سبب و به حکم ضرورت در نظام موجود تصرفی نکردند و به جای آن سنت خویش را که تقسیم اراضی مفتوحه بود تغییر دادند و برای خراج آنجا هم عمر همان نهادهایی را پذیرفت که خسرو انوشیروان نهاده بود (۱).

آنچه در آن جا آمد اشاره ای مختصر به روی دادی مفصل و بسیار مهم بود که هرچند در تاریخها، در ذکر وقایع آن دوران، یا خیلی به اجمال از آن گذشته و یا اصلاً به آن اشاره نکرده اند و به همین سبب هم هاله ای از ابهام آن را فراگرفته که خود بر بسیاری از مسایل تاریخی آن دوران هم پرده ای از ابهام افکنده است. ولی از آنجا که رفع ابهام از این رویداد یکی از گامهای ضروری است که می بایستی برای روشن شدن تاریخ آن دوران برداشته شود به خصوص که آنچه در کتاب حاضر درباره تقسیمات دیوانی و کشوری دل ایرانشهر خواهد آمد نموداری است از همان نظام دیوانی ساسانی که پس از آن دوران هم در همین تقسیمات همچنان باقی و برقرار مانده بود. از این رو در این جا سعی می شود تا درباره آنچه در آن جا به اجمال گذشت توضیح بیشتری داده شود.

در همان جلد اول این هم به اجمال گذشت که پس از شکست حمله ابو عبید ثقفی به ایران عمر تا یک سال سخنی از ایران به میان نیاورد ولی همین که شنید سرداران ایرانی دست از نفاق کشیده و اوضاع ایران رو به سامان نهاده و برخی از قبایل عربی هم که به مناطق مرزی ایران رخنه کرده بودن از آنجا رانده شده و به داخله صحرا بازگشته اند بر آن شد تا پیش از آنکه آشفتگی ایران برطرف شود حمله دیگری را به عراق ترتیب دهد (۲) و در اثر این تصمیم، عمر به تشویق آنها که تازه دوران رده را پشت سر گذارده بودند به چیزهایی متوسل شود که برانگیزنده آنها باشد.

از این رو هنگامی که گروهی از قبیله ازد نزد او آمدند تا آنها را به جبهه شام بفرستند (چون آنجا را آسانتر می یافتند) خلیفه آنها را به هوای ثروت خاندان کسری یا به تعبیر خود او (غناء آل کسری) به جنگ با ایرانیان برانگیخت (۳) و هنگامی هم که قبیله بنی کنانه و گروهی دیرگ از قبیله ازد برای اعزام به شام نزد او آمدند به آنها گفت... به عراق بروید و به جهاد مردمی بشتابید که از انواع رفاه زندگی برخوردارند شاید خداوند سهم شما را هم از آن زندگی میراث شما گرداند و شما هم مانند آنها که زندگی کرده اند زندگی کنید (۴).

قرار خلیفه با قبیله بَجیلة

وقتی خلیفه همین پیشنهاد را به جریر بن عبدالله و قبیله اش بَجیلة که قبیله ای پر جمعیت بود کرد و آنها برای پذیرفتن پیشنهاد او از غنایم سهمی بیشتر از حق خودشان که اسلام مقرر داشته بود طلب کردند عمر آن سهم اضافه را پذیرفت (۵). به گفته بلاذری، سهم اضافه ای که آن قبیله افزون بر سهم خود خواسته بودند یک چهارم از تمام غنایمی بود که در آن جنگ به دست می آمد. و به گفته تبری یک چهارم از خمسی بود که سهم بیت المال می گردید (۶). و به گفته مسعودی یک چهارم از آنچه بود که از سرزمین سواد فتح می کردند (۷).

عمر برای آنکه چنان حمله ای را ترتیب دهد نه تنها چنان تبعیضی را بین جنگویان رواداشت بلکه بالاتر از آن از کُملین اهل رده هم، که ابویکر پس از درگیریهای فراوان با آنها سرانجام آنها را زیون ساخته و از جامعه مسلمانان برکنار داشته و شرکت آنها را هم در غزوات مسلمین منع کرده بود، برای این حمله یاری گرفت تا آنجا که در جنگ قادسیه چهرههایی همچون قیس بن

مکشوح و عمر بن معدی کرب که شرح اسلام ستیزی آنها در یمن در جلد اول این کتاب گذشت (۸) و طلیحة بن خویلد الاسدی و مانند های این ها را در صف سران و سرداران این جنگ می توان دید.

ناگفته پیداست که از چنین مردمی با چنین انگیزه ها و چنین قول و قرارهای قبلی انتظاری جز این نمی رفته که چون بر سرزمین سواد غلبه یابند درصدد تقسیم اراضی حاصل خیز آنجا بین خود برآیند چنانکه سنت معمول آنها بود. از نخستین خبرهایی هم که در این مورد نقل شده چنین بر می آید که خلیفه عمر هم در آغاز جز این نمی اندیشیده، چون به دستور او حساب کرده بودند که در صورت تقسیم اراضی آنجا به هر رزمنده ای آن مقدار از زمین های کشاورزی می رسیده که محل کشت سه برزگر می بوده (۹) و حتی قبیله بجیله هم که به سبب قول و قرار خاصی که با خلیفه داشته و خود را دارای حقی خاص می پنداشته اند پیش از آنکه درباره تقسیم اراضی آنجا از سوی خلیفه دستوری صادر شود خود بر مقداری از اراضی آنجا که حق خود می پنداشته اند دست انداخته و آن را تصرف کرده بودند. بلاذری نوشته قبیله ربع جنگجویان قادسیه بودند و عمر هم برای آنها سواد را قرار داده بود (۱۰).

انصراف از تقسیم اراضی و اثر نظام آبیاری آنجا در این امر

بی آنکه بتوان بر پایه این روایات درباره مقدار اراضی تصرف شده سخن گفت، از مجموع خبرهایی که در این مورد نقل شده این را می توان مسلم شمرد که هنگامی که خلیفه با آشنایی بیشتر با وضع محل و مشورت با صحابه پیغمبر که امر تقسیم را به صلاح ندانستند (۱۱) از این فکر منصرف شد، در نامه ای به سعد بن ابی وقاص فاتح قادسیه نوشت که غنایم منقول را طبق معمول بین رزمندگان تقسیم کند ولی زمین ها و نه‌های را همچنان در دست کشاورزان باقی بگذارد و از تقسیم آنها چشم بپوشد. به گفته بلاذری آن کس که عمر از این کار بازداشت امام علی بن ابی طالب بود که به او رمود این مردم را به همین گونه که هستند واگذار تا مایه ای برای مسلمانان گردند (۱۲).

به هر حال هنگامی که عمر نظر خو را دایر بر انصراف از تقسیم به سعد خبر داد بخشی از اراضی سواد در دست قبیله بجیله بود، و آنها هم با این دستور حاضر به ترک آن اراضی نشدند، و داوری درباره کار آنها به خود خلیفه کشید تا وی با قول و قرار می که با آنها نهاده بود آن کار را فیصله دهد. برای قبایل دیگری هم که هنوز در انتظار تصرف سهم خود بودند این دستور نامنتظر باعث نشد که آنها از چیزی که حق خود می پنداشتند چشم بپوشند، چه گذشته از گفتگوهایی که در این مورد بین آنها و خلیفه عمر صورت گرفته، و گوشه ای از آن به تاریخ ها هم راه یافته است، از این که دو دوران خلافت امام علی بن ابیطالب در کوفه هم آنها در همین مورد به آن حضرت مراجعه کرده اند (۱۳) چنین بر می آید که آنها خود را همچنان صاحب حق می پنداشته و از مطالبه حق خود باز نمی ایستاده اند.

ظاهراً آنچه خلیفه را از تقسیم سواد بین قبایل عرب بازداشته علاوه بر نظام دیوانی و مالی آنجا که باعث آبادی آنجاگشته و سالیانه وصول خراجی هنگفت را میسر می ساخت، نظام آبیاری آنجا و شیوه تقسیم آب بین کشاورزان بوده که بدون نظم و ترتیبی دقیق سامان نمی یافته و آشنایی با این امر خواه ناخواه این نگرانی را در خلیفه به وجود می آورده که در صورت تقسیم اراضی بین اعراب ناآشنا با چنان نظم و ترتیبی، گذشته از این که دولت نوبنیاد را از چنان عایداتی محروم می ساخت باعث می گردید اعراب هم بر سر تقسیم آب به جان هم بیفتند، هم آن سرزمین آباد را به ویرانی کشند، و هم با اختلاف و جنگ و ستیز با یکدیگر خود به تباهی کشده شوند و از کار جنگ و جهاد بازمانند. بلاذری در روایتی آورده که چون عمر سواد را گشود، رزمندگانی که فتح آنجا را نتیجه جنگ و جهاد خود می دانستند به او گفتند این جا را بین ما تقسیم کن چون ما آنجا را به زور شمشیر خود گرفته ایم. عمر نپذیرفت و گفت اگر من این جا را بین شما تقسیم کنم برای مسلمانانی که پس از شما خواهند آمد چیزی باقی نخواهد ماند و من بیم دارم که اگر آن را بین شما قسمت کنم بر سر آنها به جان هم بیفتید و به تباهی کشیده شوید (۱۴). همین مطلب را کم و بیش در سخنان امام علی بن ابیطالب به همین مردمی که مطالبه تقسیم اراضی سواد را حتی در زمان خلافت آن حضرت هم می کردند می توان یافت. در روایتی که در این باره نقل شده آمده که آن حضرت هم به آنها فرموده که اگر به جان هم نمی افتادید و با هم به جنگ و ستیز بر نمی خاستید من سواد را بین شما تقسیم می کردم (۱۵).

نکته هایی که باید در نوشته بالا به آنها بیشتر ژرفنگری کرد، یکی گفته های عمر درباره چگونگی زندگی ایرانیان در آن زمان است، از انواع رفاه زندگی برخوردارند... نکته بسیار مهم دیگر این است که جنگجویانی که در هجوم به ایران در سپاه تازیان شرکت داشتند بیشتر نامسلمان بودند و همانطور که از پیمان عمر و علی با آنها برمیآید تنها هدف آنها پروه گیری و تازش و راهزنی بوده است و نسه جهاد اسلامی و پخش و پیشرفت اسلام آنگونه که تازی پرستان می نمایند. ایرانیان با سپاه وحشی تازی روبرو شدند که برای پروه گیری و تجاوز و غارت آمده بودند و این نخستین رویارویی آنها با اسلام و مسلمانان بود. پس چگونه ایرانیان میتوانسته اند این غارتگران و متجاوزان را ... با آغوشی باز پذیرا شوند و به راه روش

مهاجمان که اسلام و مسلمانی بوده دل ببندند؟؟؟؟ هرگز. ایرانیان پس شکستهای پیاپی در زیر بار ستم تازیانی بوده اند که مال و دارایی آنها را گرفته، آنها را از خانه و کاشانه رانده، و زن فرزندان آنها را به بردگی کشانده بودند، چگونه چنین مردمی با میل به دین تجاوزگران و مهاجمان میتوانسته اند بپیوندند؟؟؟؟ خود این تازیان بر سر تقسیم اراضی و اموال به دست آمده به جان هم افتاده بودند و تا چندین سال بر سر پس دادن این زمینها با یکدیگر و با خلیفه درگیری داشتند، آیا چنین مردمی با ایرانیان رفتاری دادگرانه داشته اند؟؟

در آخر نکته ای که باید به آن اشاره کرد نالایقی و ناآگاهی تازیان از علم و دانش و روشهای پیشرفته آبیاری و سیستم های گوناگون دیوانی و کشورداری دولت ساسانی است که عمر و علی را مجبور به بازپسگیری زمینها میکند، چون تازیان کارایی و توانایی کافی برای گرداندن این تشکیلات عظیم را نداشتند، ولی همچنان از تازی پرستان میشنویم که ایرانیان پیش از اسلام بیسواد و وحشی بودند و این تازیان و اسلام است که علم و دانش را به ایران ارمغان آورده است.

بن مایه های:

- (۱) تاریخ و فرهنگ ایران ج ۱ برگ ۸ - ۹
- (۲) تاریخ و فرهنگ ایران ج ۱ برگ ۴۰۶
- (۳) فتوح البلدان برگ ۳۱۰
- (۴) تبری ۸/۱ - ۲۱۸۷
- (۵) فتوح البلدان برگ ۳۱۰
- (۶) تبری برگ ۲۱۸۳/۱ و ۲۱۸۶/۱
- (۷) مروج الذهب ۵۳/۳
- (۸) تاریخ و فرهنگ ایران ج ۱ برگ ۴۳۸ به بعد
- (۹) فتوح البلدان برگ ۳۲۶، تاریخ بغداد ج ۱، برگ ۸
- (۱۰) فتوح البلدان برگ ۳۲۸
- (۱۱) تاریخ بغداد، ج ۱، برگ ۸
- (۱۲) فتوح البلدان برگ ۳۲۶
- (۱۳) فتوح البلدان برگ ۳۲۷
- (۱۴) فتوح البلدان برگ ۳۲۹
- (۱۵) فتوح البلدان برگ ۳۲۷

گردآورنده:
شاهین کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>